

یهودیان مخفی و طریقت بکتاشی

سیری در تاریخ بکتاشی گری

عبدالله شهبازی

طریقت بکتاشی به عارفی به نام حاجی بکتاش ولی منسوب است که در سده هفتم هجری / سیزدهم میلادی می زیست. طبق روایات سنتی، حاجی بکتاش اهل نیشابور خراسان است. او در حوالی چهل سالگی به روم (آسیای صغیر) مهاجرت کرد و در سال ۱۲۷۰ میلادی، در ۶۲ سالگی، درگذشت. بکتاشی ها، تبار حاجی بکتاش را به شیخ احمد یسوی، عارف سده ششم هجری / دوازدهم میلادی، و از این طریق به امام موسی کاظم (ع) می رسانند. روایات مندرج در منابع کهن بکتاشی، از جمله مناقب حاجی بکتاش (ولایت نامه)، درباره زندگی حاجی بکتاش مشابه افسانه هایی است که درباره سایر عرفای سده هفتم هجری رواج دارد و او را بیش تر به عنان یک چهره اسطوره ای دارای راهت عالم به جا می گذارد. بهر حال آن سده ها بسیار کی تر نیست، است که وجود شخصیتی واقعی به نام حاجی بکتاش را به اثبات می رساند. کهن ترین اشاره به نام حاجی بکتاش در وقف نامه ای است که در سال ۶۹۵ ق. / ۱۲۹۵ م. نگاشته شده و در آن از «مرحوم حاجی بکتاش ولی» یاد شده است. سند بعد، وقف نامه دیگری است متعلق به سال ۶۹۷ ق. / ۱۲۹۷ م. که در آن از املاک «حاجی بکتاش ولی

۱. بر شیر سوار می شد، با پرندگان و حیوانات سخن می گفت، بر دریا راه می رفت، کورها را بینایی و مردگان را زندگانی می بخشید.

قدس سره^۱ یاد شده است. تعبیر "قدس سره" در این سند نیز گواه بر مرگ حاجی بکتاش در پیش از این تاریخ است و نشان می‌دهد که وی فردی متمول و معروف در منطقه محل سکونتش بوده و روستایی به نام او شهرت داشته است. در مناقب/عارفین افلاکی، که در حوالی سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۵۳ نگاشته شده و مجموعه داستان‌هایی است درباره مولانا جلال‌الدین رومی (مولوی)، از عارفی به نام حاجی بکتاش خراسانی یاد شده که معاصر مولوی (متوفی ۶۷۲ ق./ ۱۲۷۳ م.) و جانشین و خلیفه بابا رسول‌الله بود.^۲ سند بعدی، شعری است از خطیب اوغلو، شاعر ترک، که در سال ۱۴۰۹ سروده شده و گویا ترجمه‌ای است از مقالات عربی حاجی بکتاش خراسانی؛ و حاوی برخی مباحث عرفانی است و ابراز علاقه فراوان به خاندان پیامبر اسلام (ص) و دوازده امام (ع). این منابع، و منابع دیگری که به سده شانزدهم میلادی تعلق دارند، ثابت می‌کند که واقعاً عارفی شیعی به نام حاجی بکتاش نیشابوری خراسانی وجود داشته و از نیمه دوم سده سیزدهم میلادی به عنوان پیر طریقت بابایی در آسیای صغیر پیروانی داشته است.^۳

بنابراین، در سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی نیز حاجی بکتاش در سرزمین آناتولی شهرت و احتمالاً مریدانی داشته است، ولی این امر به معنی وجود طریقتی به نام بکتاشی در آن دوران نیست. سرآغاز واقعی فرقه بکتاشی، به عنوان یک طریقت منسجم و سازمان‌یافته، به اوایل سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی و به فردی به نام بالم سلطان (متوفی ۱۵۱۶ م.) می‌رسد که در میان بکتاشیان به "پیر ثانی" معروف است.^۴ درباره زندگی بالم سلطان، که معاصر سلطان بایزید دوم عثمانی و شاه اسماعیل اول صفوی بود، اطلاعات مستند تاریخی در دست نیست. جان برج، بالم سلطان را بنیانگذار >سازمان منسجم بکتاشی، به معنای دقیق کلمه،^۵ می‌داند. معه‌ذا، در دو دهه نخستین

۲. بابا اسحاق، معروف به بابا رسول‌الله، قلندری است که گویا در زمان یورش هلاکو خان مغول از خراسان به آماسیه مهاجرت کرد و شورش بزرگ بابائیان را علیه سلاجقه روم پدید آورد. او در سال ۶۳۸ ق./ ۱۲۴۰ م. در آماسیه به دار آویخته شد. برای آشنایی با فضای سیاسی و فرهنگی آن دوران و شورش بابائیان بنگرید به: عبدالباقی گولپینارلی، مولانا جلال‌الدین: زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آن‌ها، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، صص ۲۳-۵۱.

3. John Kingsley Birge, *The Bektashi Order of Dervishes*, London: Luzac & Co., 1965, pp. 33-45.

4. R. Tschudi, "Bektashiyya", *The Encyclopaedia of Islam*, Leiden: E. J. Brill, 1960, vol. I, p. 1162.

5. Birge, *ibid*, pp. 57-58.

سده شانزدهم هنوز فرقه بکتاشی وزن و اهمیتی نداشت. نویسندگان اروپایی آن عصر - مانند اسپاندونی^۶ و مناوینو،^۷ که در دوران بایزید دوم و سلیم اول و سلیمان اول در عثمانی می زیست، و نیکلاس نیکلایی^۸ - از "دراویش" و "قلندران" یاد کرده اند ولی بکتاشی ها را با نام نمی شناختند.^۹

برخی منابع عثمانی و بکتاشی، پیدایش قشون ینگی چریک را به زندگی حاجی بکتاش مربوط می کنند.^{۱۰} این ادعا نمی تواند صحت داشته باشد زیرا قشون ینگی چریک در نیمه دوم سده چهاردهم میلادی پدید شد یعنی یک قرن پس از حاجی بکتاش که قطعاً قبل از سال ۱۲۹۵ درگذشته بود.^{۱۱} حتی در شورش بزرگ سال ۱۵۱۱ م. شیعیان آناتولی نیز نامی از حاجی بکتاش و فرقه بکتاشی در میان نیست؛^{۱۲} حال آن که این زمان اوج جنبش تشیع در آسیای صغیر و گسترش آن در میان ینگی چریکان است: سلیم اول در جنگ چالدران (۲ رجب ۹۲۰ ق. / ۲۳ اوت ۱۵۱۴ م.) به شدت نگران گرایش های شیعی در میان ینگی چریکان بود. او در حالی که قشونش تازه از راه رسیده و خسته بود،

6. Spandoni [Spandugino] (d. 1511)

7. Menavino

8. Nicholas Nicolai

9. *ibid*, p. 70.

10. *ibid*, p. 46.

۱۱. ینگی چریک، مرکب از دو واژه "ینگ" (نو) و "چریک"، به معنی "قشون نو" است. اعضای اولیه قشون ینگی چریک را جوانان مسیحی منطقه بالکان تشکیل می دادند که به اسلام می گرویدند و به خدمت حکومت عثمانی در می آمدند. قشون ینگی چریک در سده های پانزدهم و شانزدهم میلادی به دلیل رشادت در صحنه های نبرد احترام و شهرت فراوان به دست آورد و به عنوان یک نهاد سیاسی نیز از نفوذ فراوان برخوردار شد. این قشون از انضباط شدید برخوردار بود، به سه رده تقسیم می شد و رئیس قشون "آقا" لقب داشت. شمار اعضای این قشون در اوج قدرت و شوکت عثمانی، یعنی در دوران سلیمان قانونی، ۱۲ هزار نفر بود. از سده هفدهم میلادی، ضوابط سختگیرانه اولیه سست شد، تعداد اعضای قشون زبده ینگی چریک به سرعت افزایش یافت و در حوالی نیمه سده هفدهم به حدود ۵۰ هزار نفر رسید. به تبع این کاهش انضباط و رشد کمی، فساد و خودسری نیز در این نهاد نظامی گسترش یافت.

۱۲. در سده پانزدهم و اوائل سده شانزدهم میلادی، در میان شیوخ اهل تصوف آن عصر، شیخ صفی الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵ ق. / ۱۳۳۴ م.)، نیای خاندان صفوی، بیشترین نفوذ معنوی را در مردم آناتولی داشت. اعتبار شیخ صفی تا بدانجا بود که گفته می شود در فاصله سه ماه تنها در یک مسیر ۱۳ هزار نفر از آسیای صغیر به زیارت او رفتند. (Birge, *ibid*, p. 64)

به سرعت فرمان حمله را صادر کرد زیرا می ترسید که توقف ینگى چریک ها سبب جلب علاقه ایشان به قزلباش ها شود. و سرانجام، به دلیل رشد همین گرایش های شیعی در میان ینگى چریکان و بروز ناآرامی در ایشان بود که سلیم به سرعت خاک ایران را ترک کرد و نتوانست از دستاوردهای پیروزی در جنگ چالدران بهره کافی برد. این ناآرامی به دلیل دوری از وطن و فقدان غنیمت جنگی نبود، بلکه به دلیل تعلق پنهانی ینگى چریکان به آموزه های دشمن بود.^{۱۳}

مهم ترین شورش بکتاشی ها، بیش از یک دهه پس از جنگ چالدران، در سال ۹۳۳ ق. / ۱۵۲۷ م. در ولایت قرامانیه رخ داد. رهبری این شورش را فردی به نام قلندر چلبی به دست داشت که خود را از تبار حاجی بکتاش می خواند.^{۱۴} مورخین شورش قلندر چلبی را سخت ترین شورشی می دانند که در زمان تهاجم سلیمان قانونی به اعماق قاره اروپا در آناتولی رخ داد. ابراهیم پاشای صدراعظم به همراه سه هزار ینگى چریک و دو هزار سپاهی برای دفع این شورش راهی منطقه شد و قلندر چلبی در جنگ به قتل رسید. به نوشته هامر پورگشتال، در اواخر کار بیش از چند صد نفر از دراویش لجوج بدبخت در پیرامون قلندر چلبی نبودند.^{۱۵} این شورش نیز بیانگر عدم پیوند ینگى چریکان با فرقه بکتاشی تا این زمان است. هاسلوک به درستی می نویسد: «اعزام ینگى چریکان علیه دراویش شورشی بکتاشی نشان می دهد که در آن زمان میان فرقه بکتاشی و قشون ینگى چریک پیوندی وجود نداشت.»^{۱۶} شورش قلندر چلبی از عواملی است که سبب شد پیشروی سلیمان قانونی در اروپا متوقف شود و سمت و سوی تهاجم او علیه ایران صفوی منحرف گردد.^{۱۷}

در سده های هفدهم و هیجدهم میلادی طریقت بکتاشی به تدریج گسترش یافت و بر بنیاد تعلقات شیعی علویان آناتولی و میراث جنبش صفوی،^{۱۸} در آستانه سده نوزدهم

13. ibid, p. 67.

14. ibid, p. 69.

۱۵. [جوزف] هامر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، تهران: زرین، چاپ اول، ۱۳۶۷، ج ۲، صص ۹۹۹-۱۰۰۰.

16. F. W. Hasluck, *Christianity and Islam under the Sultans*, Oxford: 1929, vol. 1, p. 163.

۱۷. بنگرید به: عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲، ص ۳۰۴.

۱۸. بکتاشی ها برای شاه اسماعیل اول احترام فراوان قائل اند، اشعار ترکی شاه اسماعیل، که با تخلص «خطایی» سروده شده، در میان ایشان مورد علاقه فراوان است و نام وی را در زمره شعرای بکتاشی ذکر می کنند. برخی نام «خطایی» را از «خطا» می دانند و آن را به توبه شاه اسماعیل نسبت می دهند ←

به پرشمارترین فرقه اهل تصوف در عثمانی بدل گردید.^{۱۹} در همین دوران، به تدریج طریقت بکتاشی در میان ینگچیچریکان گسترش یافت، بسیاری از ینگچیچریکان به عضویت این طریقت درآمدند و از اوایل سده هیجدهم در ارایش بکتاشی در مقام مرشد دینی و پیشنماز واحدهای قشون ینگچیچریک جای گرفتند. در اواخر سده هیجدهم، پیوند ینگچیچریکان با طریقت بکتاشی بدانجا رسید که سلیم سوّم در دومین سال سلطنتش ینگچیچریکان را «پسران حاجی بکتاش» (حاجی بکتاش اوغوللری) و «مردان حاجی بکتاش» (حاجی بکتاش کوچیکلری) خطاب کرد.^{۲۰}

محمود دوّم، سلطان عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵ ق. / ۱۸۰۸-۱۸۳۹ م.) و بنیانگذار اصلاحات غرب‌گرایانه در این کشور، پس از سرکوب و انحلال خونین قشون ینگچیچریک،^{۲۱} در نیمه دوّم ژوئن ۱۸۲۶ طریقت بکتاشی را نیز منحل کرد. علت این اقدام پیوند بکتاشیان با ینگچیچریکان بود.

که از خطاهای خود استغفار کرد و تخلص فوق را برگزید. بکتاشی‌ها این «خطا» را به توبه او از تعلقات قبلی و فروش وی به طریقت بکتاشی نسبت می‌دهند. یوسف ضیاء بیگ در سفر خود در روستاهای علوی‌نشین آناتولی و روستاهای تختاجی در ازمیر در می‌یابد که اشعار «خطایی» محبوب‌ترین اشعار در میان توده مردم است. (Birge, ibid, pp. 66-68)

۱۹. فرقه بکتاشی به دو گروه رقیب تقسیم می‌شود که در دوران عثمانی رهبران هر دو گروه در روستای حاجی بکتاش، از توابع قیر شهر، مستقر بودند. در رأس یک گروه فردی با عنوان «چلی» قرار دارد که خود را از اعقاب جسمانی حاجی بکتاش (بل اولاده) و رهبر مشروع فرقه می‌داند. گروه پرشمارتر بکتاشی‌ها معتقدند که حاجی بکتاش دارای فرزند جسمانی نیست. آنان از رهبرانی به نام «دده» پیروی می‌کنند که فرزند معنوی حاجی بکتاش (پُل اولاده) به‌شمار می‌رود.

20. Birge, ibid, p. 74; Anthony Weir, "The Bektashi Order of Dervishes", <http://www.beyond-the-pale.co.uk/albanian4.htm>

۲۱. جان برج رقم مقتولین ینگچیچریک در استانبول را ۴۰۰۰ نفر می‌داند و می‌افزاید که هزاران ینگچیچریک نیز در سایر شهرهای عثمانی به قتل رسیدند. محمود دوّم و دولتمردان او، که گویی بر بزرگ‌ترین قشون خصم ظفر یافته‌اند، این حادثه شوم را میمون و فرخنده شمردند، آن را «واقعۀ خیریه» نامیدند و اسعد افندی، موزخ درباری، مأمور شد که تاریخ این حادثه را بنگارد. کتاب او، به نام «سَن ظفر»، در سال ۱۸۲۸ در استانبول به چاپ رسید. تلقی مردم از کشتار ینگچیچریکان به گونه دیگر بود. ویکتور فوتتانیه، جغرافی‌دان فرانسوی که در سال ۱۸۲۶ در استانبول حضور داشت، ابراز همدردی و علاقه مردم به ایشان را مشاهده می‌کرد. او نوشت: «مردم در مجموع با ینگچیچریک‌ها همدردی می‌کردند. آن‌ها به‌طور غریزی احساس می‌کردند که تنها پناه ایشان در مقابل قدرت مطلقه از میان

←

محمود برای تحقق این هدف اجتماع بزرگی را از علمای استانبول و سران فرقه‌های درویش نقشبندیه، مولویه، خلوتیه، سعدیه و قادریه گرد آورد و این جمع به تکفیر بکتاشی‌ها نظر داد. بلافاصله، سران بکتاشی دستگیر شدند؛ سه تن از ایشان - قاینچی بابا، آقاسی‌زاده بابا و صالح بابا - به قتل رسیدند و سایر رهبران طریقت تبعید شدند. در میان این تبعیدیان ابراهیم بابا نیز حضور داشت که به‌عنوان "وکیل" حاجی بکتاش شناخته می‌شد. این سرکوب بر اساس سلسله مراتب در فرقه بکتاشی نبود بلکه تنها عناصر نامطلوب اعدام و تبعید شدند نه برجسته‌ترین ایشان. به‌علاوه، برخی از کسانی به اتهام بکتاشی‌گری گرفتار و تبعید شدند که اصولاً به این فرقه تعلق نداشتند. جودت پاشا در تاریخ خود فهرستی به‌دست داده است از افرادی که به این اتهام آزار دیدند حال آن‌که به فرقه بکتاشی تعلق نداشتند.^{۲۲} بهرروی، فرقه بکتاشی منحل شد و شبکه گسترده تکیه‌ها^{۲۳} و اموال و املاک پهناور آن در سراسر عثمانی^{۲۴} در اختیار طریقت نقشبندی قرار گرفت. جان کینگزلی برج، که کتاب او مهم‌ترین پژوهش در زمینه بکتاشی‌گری به‌شمار می‌رود، شمار اعضای این طریقت را در زمان انحلال آن به‌دست محمود دوم حدود هفت میلیون نفر می‌داند و بر این اساس می‌نویسد که فرقه بکتاشی هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در تاریخ عثمانی از اهمیت فراوان برخوردار است.^{۲۵} علی‌ترابی بابا، مورخ بکتاشی، نیز بر اساس اسناد و آمارهای آن زمان فرقه، شمار اعضای آن را در زمان محمود دوم ۷،۳۷۰،۰۰۰ نفر می‌داند که هفت میلیون نفر از ایشان در آناتولی، یکصد هزار نفر در آلبانی، ۱۲۰ هزار نفر در استانبول و بقیه در عراق و کرت و مقدونیه و سایر مناطق عثمانی، به‌ویژه در بالکان، می‌زیستند.^{۲۶}

رفته است؛ آزادی آن‌ها از دست رفته و سالیان سال طول خواهد کشید تا منافع تمدن بتواند این ضایعه را جبران کند.

22. Birge, *ibid*, pp. 77-78.

۲۳. بکتاشی‌ها مدعی بودند که در سراسر مملکت عثمانی دارای تکیه هستند؛ فاصله هر تکیه با تکیه بعدی تنها شش ساعت راه است و می‌توان در سراسر عثمانی سفر کرد و شب را در تکیه‌ای آرمید. (ibid, p. 83)

۲۴. در اوائل سده نوزدهم میلادی، زمانی که سلیم سوم به سلطنت رسید، فرقه بکتاشی مالکیت بخش مهمی از معادن نمک عثمانی را به‌دست داشت و از این طریق درآمد هنگفتی نصیب آن می‌شد.

25. *ibid*, p. 15.

26. Weir, *ibid*.

یهودیان مخفی مستقر در عثمانی، چه پیش و چه پس از پیدایش فرقه دونمه،^{۲۷} طریقت بکتاشی را ابزاری مناسب برای تأثیرگذاری بر سیاست عثمانی و به‌ویژه سلطه بر ینگلی‌چریکان یافتند. آنان از طریق نفوذ در فرقه بکتاشی به تدریج قشون ینگلی‌چریک را به‌سوی نابودی و انحلال نهایی سوق دادند. *دائرة المعارف* یهود از رابطه نزدیک سران فرقه دونمه (پیروان شابتای زوی) با بکتاشی‌ها سخن می‌گوید^{۲۸} و گرشوم شولم، محقق یهودی، می‌نویسد:

[در زمان ظهور شابتای زوی،]^{۲۹} تعدادی از دراویش بکتاشی فروپاشی امپراتوری ترک [عثمانی] و اعاده سلطنت یهود به‌دست او را پیش‌بینی کردند... نامه مورخ ژوئیه ۱۶۶۶ حاخام طوبیاس کوهن به آمستردام مؤید این امر است آنجا که گزارش می‌دهد برخی از مسلمانان به شابتای گرویده‌اند و مقامات ترک از این امر احساس خطر می‌کنند.^{۳۰}

این "پیش‌بینی" هم می‌تواند ناشی از تأثیر عمیق آموزه‌های یهودی-کابالایی^{۳۱} بر طریقت بکتاشی باشد و هم ناشی از نفوذ یهودیان مخفی در فرقه فوق. مقاله یاکوو لیب هاکوهن، رهبر فرقه دونمه در ایالات متحده آمریکا، با عنوان "بازبینی انتقادی شابتای زوی"، نیز حاوی نکات مهمی درباره پیوند دونمه‌ها با طریقت بکتاشی است. هاکوهن برای اثبات رسالت مسیحایی شابتای زوی به‌طور عمده بر تأثیرات او بر فرقه بکتاشی تأکید می‌کند. او به پژوهش پروفیسور آوراهاام الکایام (ابراهیم القائم)،^{۳۲} محقق یهودی، استناد می‌کند که طبق آن شابتای پس از گروش به اسلام با فرقه بکتاشی رابطه نزدیک برقرار کرد و غالباً در مناسک ایشان حضور می‌یافت. نکته مهم دیگر، پیوستن باروخیا روسو، رهبر فرقه دونمه پس از شابتای، به

۲۷. برای آشنایی با فرقه دونمه بنگرید به: شهبازی، *زرسالاران*، ج ۲، صص ۳۳۱-۳۵۷.

۲۸. همان مأخذ، ص ۳۴۸.

۲۹. مسیح دروغین یهودی که به اسلام گروید و به‌همراه او گروهی کثیر از یهودیان به‌ظاهر مسلمان شدند و فرقه دونمه را بنیان نهادند. اعضای فرقه دونمه از طریق نفوذ در نهادهای سیاسی عثمانی نقش مهمی در فروپاشی و انحلال رسمی عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه ایفا کردند. هم‌اکنون، اعضای فرقه دونمه بخش مهمی از الیگارشی حاکم بر ترکیه را تشکیل می‌دهند.

30. Gershom Scholem, *Sabbatai Sevi: The Mystical Messiah*, Princeton University Press, 1978, pp. 631- 632.

۳۱. برای آشنایی با کابالیسم بنگرید به: شهبازی، *زرسالاران*، ج ۲، صص ۲۴۳-۳۰۷.

32. Avraham Elqayam [Ibrahim al-Qa'im]

فرقه بکتاشی است که با نام اسلامی - بکتاشی "عثمان بابا" شناخته می‌شد و در گورستان بکتاشی‌ها به خاک سپرده شد. عنوان "بابا" در این نام بیانگر جایگاه بلند باروخیا روسو در فرقه بکتاشی است. هاکوهن تأثیر کابالیسم یهودی بر طریقت بکتاشی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد، مشابهت آموزه‌های بکتاشی و کابالایی را برمی‌شمرد و این امر را عامل مهمی در پیوند فرقه دونه و طریقت بکتاشی می‌داند. شابتای زوی پس از گروش به اسلام در حضور سلطان محمد چهارم (سپتامبر ۱۶۶۶)، که با وساطت موشه آبرابانل (مصطفی حیاتی‌زاده) صورت گرفت، به‌عنوان "قاپچی‌باشی" منصوب شد. این منصبی تشریفاتی در دربار عثمانی بود به معنی رئیس نگهبانان دروازه. هاکوهن جنبه‌های نمادین و کابالایی این عنوان را مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌نویسد که بکتاشی‌ها نیز امام موعود خود را به‌عنوان "نگهبان دروازه" (باب) می‌شناسند. به‌زعم هاکوهن، تشابه عنوان قاپچی‌باشی با نماد فوق سبب شد که گروهی از بکتاشی‌ها دعاوی شابتای زوی را بپذیرند و او را به‌عنوان مسیح موعود دین یهود مورد تکریم قرار دهند.

یاکوو لیب هاکوهن نتیجه می‌گیرد که گروش شابتای زوی به اسلام نه از سر ترس، بلکه یک نقشه از پیش طراحی شده در "سناریوی مسیحایی" او بود و بخشی از برنامه شابتای برای "برافروختن اخگرهای خاموش شده در میان کفار". شابتای در این مأموریت موفق بود زیرا اندکی بعد امپراتوری عثمانی در مسیر فروپاشی قرار گرفت و اعضای فرقه بکتاشی از این فرصت بهره‌جسته، به درون ساختار سیاسی عثمانی نفوذ کردند، سلطه خود را بر دستگاه اجرایی گسترده و از این طریق به نوعی کودتای بدون خونریزی دست زدند.^{۳۳}

شابتای زوی در سال ۱۶۷۳ به دلیل ترویج "هرزگی جنسی" در میان مسلمانان به آلبانی تبعید شد و در سال ۱۶۷۶ در این سرزمین درگذشت و در این دوران پیروان یهودی او در کسوت مسلمانان به زیارتش می‌شتافتند.^{۳۴} ظاهراً از این زمان گروهی از یهودیان مخفی در روستاهای آلبانی اقامت گزیدند و به این دلیل در دهه ۱۹۳۰ هرمن برنشتاین،^{۳۵} سفیر یهودی ایالات متحده آمریکا در آلبانی، برای یافتن این جوامع مخفی

33. Reb Yakov Leib HaKohain, "A Critical Re-Assessment of Sabbatai Zevi": <http://www.donmeh-west.com/re-evaluation.shtml>

۳۴. بنگرید به: شهبازی، زرسالاران، ج ۲، ص ۳۴۲.

35. Herman Bernstein

یهودی به تلاش پرداخت.^{۳۶} عجیب اینجاست که آرامگاه نمادین شابتای زوی در شهر برات^{۳۷} آلبانی به عنوان زیارتگاه بکتاشیان و دونه‌ها، هر دو، شناخته می‌شود.^{۳۸}

سرکوب و پیگرد بکتاشیان، پس از انحلال سال ۱۸۲۶، تداوم نیافت و اندکی بعد این فرقه به طور مخفی فعالیت خود را از سر گرفت. جان برج می‌نویسد: «چگونگی خروج بکتاشی‌ها از اختفا و شروع بازسازی تکیه‌های شان و جذب درویشان جدید روشن نیست.^{۳۹} در سال ۱۸۴۹، یعنی ۲۳ سال پس از «واقعه خیریه» (انحلال قشون ینگلی چریک)، فرقه بکتاشی از اقتداری قابل توجه برخوردار بود. در سال ۱۸۵۰ چارلز مک‌فارلین گزارش سفر سال ۱۸۴۷ خود به عثمانی را منتشر کرد. او در این سفر در ارتباط نزدیک با یکی دو تن از سران فرقه بکتاشی قرار داشت و گسترش سریع فرقه را به عینه می‌دید. مک‌فارلین در شهر و جلگه بروسه تعداد زیادی از بکتاشی‌ها را دید ولی به رغم تلاش فراوان نتوانست درباره این فرقه اطلاع زیادی کسب کند.^{۴۰} در این زمان فرقه بکتاشی به سان یک سازمان به شدت سری عمل می‌کرد و اصول اکید پنهانکاری بر آن حاکم بود. یعقوب قادر بیگ در مقدمه خود بر رساله نور بابا (استانبول: ۱۳۳۹ ق.)/ (۱۹۲۳ م.) می‌نویسد که از زمان انحلال ینگلی چریک‌ها عنصر پنهانکاری (سریت) به

در سال‌های پیش از جنگ دوم جهانی، هرمن برنشتاین در ارتباط با شاه زاغ، پادشاه آلبانی، تکاپویی مرموز را در آلبانی پیش می‌برد. برنشتاین در مقاله خود به نام «یهودیان آلبانی» (*Jewish Daily Bulletin*, April 17 and 18, 1934) آلبانی را از معدود کشورهای اروپایی خواند که در آن پیشداوری‌های ضد یهودی وجود ندارد. تا قبل از اشغال آلبانی، شاه زاغ و هرمن برنشتاین صدها یهودی مهاجر از اتریش و آلمان را در تیرانا و سایر شهرهای آلبانی اسکان دادند و در زمان اشغال نیز مقامات ایتالیایی پذیرفتند که این یهودیان در آلبانی باقی بمانند. بنابراین، جمعیت یهودیان آلبانی در دوران جنگ دوم جهانی افزایش یافت. در سال ۱۹۹۱ بخش مهمی از یهودیان آلبانی به اسرائیل مهاجرت کردند. بنگرید به:

Haroev Samer, "Rescue in Albania": <http://www.juedisches-archiv-chfrank.de/kehilot/albania/alban-resc.htm>

36. ibid.

37. Berat

38. ibid.

39. Birge, ibid, p. 79.

40. Charles MacFarlane, *Turkey and its Destiny*, London: John Murray, 1850, vol. I, pp. 496-507.

یکی از شاخص‌های اصلی فرقه بکتاشی بدل شد. جان برج این اختفا و سریت شدید را به تلاش بکتاشیان برای حفظ جان نسبت می‌دهد و ایشان را به مسیحیان اولیه تشبیه می‌کند.^{۴۱} این ادعا پذیرفتنی نیست زیرا پس از “واقعه خیریه” هیچ نوع تهدید جدی متوجه بکتاشیان نبود که این میزان از سریت و اختفا را موجه سازد. به عکس، در این دوران پیوندی ژرف میان طریقت بکتاشی و نهاد نوپدید فراماسونری عثمانی ایجاد شد که در دیوان‌سالاری عثمانی از فرادستی کامل برخوردار بود. پیوند بکتاشی‌گری با فراماسونری تا بدانجا گسترش یافت که منابع رسمی ماسونی از فرقه بکتاشی به‌عنوان یک سازمان شبه ماسونی یاد می‌کنند. رابرت فرک گولد، مورخ سرشناس ماسون، می‌نویسد:

ترک‌ها همواره دارای انجمن‌های مخفی خاص خود بودند که به فرقه بکتاشی موسوم است و گفته می‌شود در صفوف آن هزاران مسلمان عضویت دارند و هیچ کس را بجز مسلمانان واقعی به درون خود راه نمی‌دهد. فرقه بکتاشی برای اعضای خود دارای علایم و رمزهای شناسایی است که از طریق آن می‌توانند “برادران واقعی” را از شیادان ولگرد تشخیص دهند.^{۴۲}

آلبرت گالاتین ماکی، محقق نامدار ماسون، نیز در *دائرة المعارف فراماسونری* خود از فرقه بکتاشی به‌عنوان یک سازمان ماسونی بومی عثمانی یاد می‌کند.^{۴۳} گفته گولد درباره عدم راهیابی “غیر مسلمانان واقعی” به درون فرقه بکتاشی صحیح به‌نظر نمی‌رسد. حسان حلاق می‌نویسد:

بعدها بکتاشیه به یک حرکت سیاسی-دینی تبدیل شد و گروه‌های مسیحی، از آنجا که در این حرکت جمع بین اسلام و مسیحیت را ممکن می‌دیدند، بدان پیوستند.^{۴۴}

این نظر حلاق درباره رسوخ یهودیان مخفی به درون فرقه بکتاشی نیز نافذ است.

41. Birge, *ibid*, p. 79.

42. Robert Freke Gould, *The History of Freemasonry*, [1885] London: Caxton Publishing Company, vol. VI, p. 322.

43. Albert G. Mackey, *Encyclopedia of Freemasonry*, New York: Macoy Publishing and Masonic Supply Company, 1966, vol. 2, p. 1061.

۴۴. حسن حلاق، نقش یهود و قدرت‌های بین‌المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت، ترجمه حجت‌الله جودکی و احمد درویش، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰، ص ۸۰ (زیرنویس).

فرقه بکتاشی دارای سلسله مراتب درونی اکیدی است که محققین آن را بسیار شبیه به سلسله مراتب فراماسونری و طریقت شهبازان معبد می‌دانند. اولین رتبه در فرقه بکتاشی «عاشق» است که در واقع هوادار فرقه محسوب می‌شود. رتبه دوم «محب» است. او «عاشقی» است که طی مراسم خاصی به عضویت فرقه درمی‌آید. سومین رتبه «درویش» است. «درویش» به‌طور حرفه‌ای زندگی خود را وقف فرقه می‌کند. معمولاً «محب» پس از ده سال یا بیشتر خدمت در فرقه «درویش» می‌شود. این زمان ثابت نیست. چهارمین رتبه «بابا» است. «درویش» طی مراسم خاصی «بابا» می‌شود و تکیه و املاک فرقه در یک ناحیه معین در مالکیت «بابا» قرار می‌گیرد. پنجمین رتبه «خلیفه» است که بر فعالیت باباهای یک منطقه نظارت می‌کند. در رأس این سلسله مراتب «دده» جای دارد که در دوران عثمانی در تکیه مرکزی بکتاشی‌ها در قریه حاجی بکتاش می‌زیست. در پیرامون دده، هشت بابا حضور دارند که به‌همراه دده شورای اجرایی فرقه را تشکیل می‌دهند.^{۴۵}

از نیمه سده نوزدهم فرقه بکتاشی نه تنها بار دیگر، و این بار به‌شکل یک فرقه مخفی شبه ماسونی، گسترده شد بلکه در نهادهای عالی عثمانی نیز نفوذ فراوان یافت. به‌نوشته لوسی گارنت، بسمه سلطان، همسر عبدالمجید اول، رسیدن به مقام شامخ همسری سلطان را مدیون تبرک سنگی می‌دانست که در تکیه بکتاشی‌ها در مردیون‌کوی، در نزدیکی استانبول، در کنار مقبره یکی از مقدسین بکتاشی به‌نام عزبی چاووش قرار داشت.^{۴۶} به‌گفته بکتاشیان، پرتو عالم سلطان، مادر سلطان عبدالعزیز، نیز بکتاشی بود و به‌وسیله یکی از رهبران فرقه، به‌نام امین بابا، هوادار فرقه شد.^{۴۷} اقتدار فرقه بکتاشی در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ میلادی را در سیر انتشار کتاب ایشان به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد. از سال ۱۲۸۴ ق. / ۱۸۶۷ م. انتشار تعداد زیادی از کتب بکتاشی، به شکل قانونی و آشکار، آغاز شد. همانگونه که جان برج توجه می‌دهد، انتشار این کتاب نمی‌توانست بدون حمایت مقامات عالی حکومت عثمانی صورت گیرد.^{۴۸} گفته می‌شود که ولایت‌نامه و عاشق‌نامه، دو کتاب اصلی فرقه بکتاشی، در سال ۱۲۸۸ ق. /

45. Birge, *ibid*, pp. 162-166.

46. Lucy Garnett, *Mysticism and Magic in Turkey*, London: 1912, p. 73.

47. Birge, *ibid*, p. 80.

48. *Ibid*.

۱۸۷۱ م. با حمایت پنهان پرتو عالم سلطان منتشر شد و *مرآة/ قاصد* در سال ۱۲۹۳ ق. / ۱۸۷۶ م. با سرمایه شخصی وی به چاپ رسید.^{۴۹} توجه کنیم که این موج در دوره زمامداری عالی پاشا، صدراعظم ماسون، آغاز شد و بنابراین حمایت از بکتاشیان محدود به مادر سلطان نبود. این همان <کودتای بدون خونریزی> است که یاکوو لیب هاکوهن از آن سخن گفته و آن را از دستاوردهای موج جدیدالاسلامی شایبتای زوی برشمرده است. اقتدار فرقه بکتاشی در نیمه دوم سده نوزدهم را از وسعت املاک آن نیز می‌توان دریافت. به‌رغم مصادره املاک فرقه بکتاشی در سال ۱۸۲۶، در اوائل سده بیستم این فرقه ۳۶۲ قریه را در تملک داشت که درآمد آن میان دو رهبر رقیب فرقه (دهه و چلبی) تقسیم می‌شد.^{۵۰}

فرقه بکتاشی در فروپاشی دولت عثمانی نقش مؤثر داشت و به این دلیل تا مدت‌ها پس از استقرار جمهوری ترکیه امید می‌رفت که، برخلاف سایر فرقه‌های دراویش، منحل نشود. حتی برخی مدعی بودند که بکتاشی‌گری به ایدئولوژی رسمی جمهوری ترکیه بدل خواهد شد. معه‌ذا، در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۵ مجلس عالی جمهوری ترکیه قانون شماره ۶۷۷ را تصویب کرد که طبق آن تمامی فرقه‌های دراویش منحل، زاویه‌ها و تکایا تعطیل، و داشتن عناوینی چون شیخ و بابا و سید و مرشد و خلیفه و دده و چلبی ممنوع شد. این اقدام دو علت داشت: اول، زمامداران جدید معتقد بودند تا زمانی که تکیه‌ها و تربت‌ها پا بر جا هستند، تمدن هیچگاه به کشور ما وارد نخواهد شد.^{۵۱} دوم، با توجه به تجربه تاریخ عثمانی و با توجه به ساختار دینی طریقت‌های اهل تصوف، همواره این احتمال وجود داشت که عناصر ناراضی در فرقه‌های دراویش، از جمله فرقه بکتاشی، حضور یابند و مردم را بر ضد حکومت بشورانند.^{۵۲} در این زمان تعداد اعضای فرقه بکتاشی حدود ۱/۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شد.^{۵۳}

با انحلال فرقه‌های دراویش در ترکیه، مرکز فرقه بکتاشی به آلبانی انتقال یافت و مورد حمایت حکومت وقت آلبانی قرار گرفت. زاغ شاه (احمد زاغولی)،^{۵۴} دیکتاتور و

49. ibid, p. 81.

50. Ibid, p. 82.

51. ibid, pp. 83-85.

52. ibid, p. 16.

53. Ahmed Bey Zogolli [King Zog]

←

پادشاه آلبانی که خود به فرقه بکتاشی گرایش داشت، "دده" فرقه بکتاشی را شخصاً منصوب می‌کرد. در زمان تدوین کتاب جان برج (۱۹۳۷) در آلبانی ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار بکتاشی می‌زیستند که ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند.^{۵۴} در دوران استقرار حکومت کمونیستی در آلبانی، شهر دیترویت در ایالات متحده آمریکا به مرکز فرقه بکتاشی بدل شد. در این دوران، رهبری فرقه را بابا رکسب^{۵۵} به‌دست داشت که در سال ۱۹۴۴ از آلبانی به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده و اولین تکیه بکتاشی را در این کشور تأسیس نموده بود.^{۵۶} در سال ۲۰۰۲ جمعیت آلبانی ۳،۵۴۴،۸۴۱ نفر تخمین زده شد که ۷۰ درصد مسلمان، ۲۰ درصد مسیحی ارتدکس و ۱۰ درصد مسیحی کاتولیک می‌باشند. یک پنجم مسلمانان آلبانی بکتاشی مذهب و بقیه اهل تسنن هستند.^{۵۷}

احمد بیگ زاغولی از سران قبایل آلبانی بود که در سال ۱۹۲۴ رئیس‌جمهور و دیکتاتور آلبانی شد و در سال ۱۹۲۸ سلطنت این کشور را به‌دست گرفت. او به طریقت بکتاشی گرایش داشت و به شاه زاغ معروف بود. (زاغ واژه فارسی و به معنی نوعی کلاغ است.) در سال ۱۹۳۹ ارتش موسولینی آلبانی را اشغال کرد و زاغولی به یونان و سپس به بریتانیا پناهنده شد.

54. Ibid, pp. 85-86.

در سال ۱۹۶۷، که حکومت کمونیستی آلبانی مذهب را غیرقانونی اعلام کرد، ۷۵ درصد مردم این کشور مسلمان بودند، ۱۵ درصد مسیحی ارتدوکس و ۱۰ درصد مسیحی کاتولیک. ۸۵ درصد مسلمانان سنی حنفی و ۱۵ درصد بکتاشی بودند.

55. Baba Rexheb (1901-1995)

56. "Baba Rexheb: Albanian Bektashi Leader": <http://www.frosina.org/infobits/baba.shtml>

57. "Alabnia", *Microsoft Encarta Reference Library* 2003.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library